

ارزش جانوران در نگاه صوفیان

مسعود شاورانی*

چکیده

طبیعت و بخش‌های مختلف زیست‌بوم به علت بی‌توجهی انسان، به سرعت در حال تخریب و نابودی هستند و پژوهش‌ها در راستای ارزش نهادن به جانوران و حفظ حقوق آنان ضروری است. اخلاق محیط زیست از شاخه‌های مهم بحث حفاظت از محیط زیست است و هدف از این تحقیق، ارائه رویکرد اخلاقی صوفیان در احترام و ارزش نهادن به حیوانات است تا به عنوان الگوی اخلاقی عملی، قابل طرح و کاربرد باشد. در شرح حال صوفیان، تذکره‌های عرفانی و آثار و روایات عرفانی نوشته‌ها و حکایات بسیاری از سیره قولی و فعلی آنان در شفقت، ارزش گذاری و علاقه‌مندی به جانوران مشاهده می‌شود، که نشان از علاقه و احترام ژرف صوفیان نسبت به جانوران است. دوستداری و ارزش نهادن به جانوران در این مقاله شامل چند عنوان اصلی می‌شود که به آن پرداخته شده است: همنشینی با جانوران اهلی و غیراهلی، پندگیری از جانوران، اجتناب از آزار جانوران و ترک گوشت‌خواری، الفت و شفقت با جانوران، مؤانست و خدمت جانوران به عارفان، گفتار و نصایح عارفان در تکریم جانوران، گفتار عارفان در باب رعایت حقوق جانوران، اثر ایجابی نیکی و ستم به جانوران و اثر سلبی نیکی و ستم به جانوران. روش انجام این تحقیق کتابخانه‌ای است و توصیف و تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده نشان می‌دهد که صوفیان جزء گروه خاصی از دینداران بوده‌اند که از دیرباز در رفتار اخلاقی خود، به حیوانات علاقه ویژه‌ای داشته و به حقوق آن‌ها احترام گذاشته و ارزش ذاتی برای آنان قائل بوده‌اند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، جانوران، شفقت، صوفیان، صحرا، سگ، آهو.

* استادیار دانشگاه مذاهب اسلامی / shavarani@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۲۰

۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر با شدت گرفتن نابودی طبیعت و انقراض گونه‌های مختلف جانوری در تمام جهان، موضوع حفاظت از زیست‌بوم اهمیت زیادی پیدا کرده است و بحث حمایت از حقوق حیوانات نیز در همین راستا قرار دارد. در دیدگاه‌های زیست‌بوم‌گرایی دنیای مدرن، مسئلهٔ حمایت از حیوانات، اغلب شامل بُعد حقوقی و اخلاقی است و کمتر به بُعد معنوی توجه می‌شود. عارفان و صوفیان مسلمان از سده‌ها پیش، علاوه بر رعایت کردن دقیق حقوق جانوران و رفتار اخلاقی با آنان، قائل به ارزش‌گذاری معنوی و معتقد به ارزش ذاتی آنان نیز بوده‌اند. احترام، مهرورزی و شفقت به تمام آفریده‌های خداوند شامل انسان و غیر انسان، همواره در عرفان اسلامی جلوه‌گر بوده و احترام و علاقهٔ فراگیر صوفیان به تمام هستی و تجلیات خداوند، منجر به شفقت آنان به حیوانات شده است. بر این اساس، حیوانات به‌عنوان آفریده‌ها و جلوه‌های خداوند مورد توجه صوفیه بوده‌اند. در دیدگاه صوفیان و عارفان، حاصل پیمان و میثاق الهی دو اصل است: فرمان خدای را تعظیم نهادن و بر خلق خدای شفقت بردن، وانگه در آن تعظیم صدق به جای آوردن، و درین شفقت رفیق کردن (میبیدی، ۱۳۷۱: ج ۱، ۲۵۶). مروت و فتوت نیز در رفتارهای اخلاقی صوفیه تأثیرگذار بوده است. خواجه ابوبکر وراق در باب مروت گوید که چهار کتاب خداوند عزوجل خواندم، حاصل همه این دو چیز یافتم: «التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله؛ بزرگ داشتن دیانت است و مهربانی با خلق وی مروت» (قلانسی نسفی، ۱۳۸۵: ۲۰۴)؛ همچنین اصل فتوت آن بود که بنده دائم در کار غیر خویش مشغول بود (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۵۵). از دیدگاه عرفان اسلامی، مقام بندگی درجاتی دارد، پنجم درجهٔ بندگی متحملی است؛ یعنی بار خلق کشیدن (قلانسی نسفی، ۱۳۸۵: ۸۵). پس هر که او بار خلق کشنده‌تر، نظر و عنایت الهی به او بیشتر باشد (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۳، ۱۲۶۴). همچنین از نگاه صوفیه، همهٔ آفریده‌ها همچون انسان، تسبیح خداوند گویند (میبیدی، ۱۳۷۱: ج ۵، ۵۶۰؛ مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۴، ۱۸۰۰؛ ابن عربی، ۱۳۹۲: ج ۱، ۳۸۱) و شیخ ابواسحاق شهریار

کارزونی در این باره گوید: «وقت‌ها در صحرا عبادت می‌کنم، چون در سجده سبحان ربی الاعلی می‌گویم، از رمل و کلوخ آن زمین می‌شنوم که به موافقت من تسبیح می‌کنند» (عطار، ۱۹۰۵: ج ۲، ۲۹۵) و بدین ترتیب حیوانات دارای ارزش ذاتی هستند و باید این جانوران را به چشم حقارت نگاه نکرد و آن‌ها را خوار نداشت و دانست که خدای را عزوجل در آفرینش آن، حکمت‌هاست و تعبیه‌ها که آدمی از دریافت آن عاجز آید (مبیدی، ۱۳۷۱: ج ۱، ۴۳۷). از سوی دیگر در طول تاریخ تصوف، صوفیه همواره تلاش کرده‌اند به هر نحوی خود را به پیامبر اسلام و سیره و منش وی منسوب کنند. حُسن خلق، ویژگی مهم شخصیت نبوی بوده است. حق جل جلاله که مصطفی را بستود به حسن خلق ستود و گفت: و إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ و حسن خلق را معنی جز مهربانی و بار کشیدن نیست و در وصف پیغمبر علیه‌السلام آمده است: «از غایت تواضع در عالم بندگی بر خرکی مختصر نشستید، افسار وی از لیف و پالان وی از لیف» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۳، ۱۲۶۰؛ مبیدی، ۱۳۷۱: ج ۷، ۱۶؛ سمعانی، ۱۳۸۴: ۶۱). واقدی نقل می‌کند که در مسیر فتح مکه، پیغمبر ماده‌سگی را دیدند که توله‌هایش مشغول شیر خوردن بودند و با دیدن لشکر، سراسیمه شده و زوزه می‌کشید. ایشان به مردی از سپاه به نام جَعِيل بن سُرَاقَه امر فرمودند که همان جا بایستد تا کسی از سپاه متعرض حیوان و توله‌هایش نشود (واقدی، ۱۴۰۱: ج ۲، ۸۰۴). جای دیگری، هنگامی که پیغمبر با گروهی در حال عبور از راهی بودند، آهویی زخمی دید و به فردی از اصحاب خود دستور داد تا از آن حیوان حفاظت کند (ابن حنبل، بی‌تا: ج ۳، ۴۱۸؛ هیشمی، ۱۴۰۷، ج ۳، ۲۳۰؛ ابن حبان، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ۵۱۲؛ مالک، بی‌تا: ج ۱، ۳۵۱؛ نسایی، ۱۴۰۶: ج ۵، ۱۸۲). همچنین روایت کرده‌اند که پیغمبر بر شخصی یا قومی گذر کرد که آهویی را شکار کرده و به ستونی بسته بودند، آهو با دیدن پیغمبر به صدا درآمد و از پیامبر طلب کمک نمود تا فرصت یابد به دو بچه خود شیر دهد و پیامبر در میان آن گروه، ضامن او شد و او را آزاد کرد (بیهقی، ۱۴۰۸، ج ۶، ۳۴؛ طبرانی، ۱۴۱۵: ج ۵، ۳۵۸؛ هیشمی، ۱۴۰۷: ج ۸، ۲۹۵). در منابع عرفانی نیز به این داستان اشاره شده است

(مستملی بخاری ۱۳۶۳: ج ۲، ۷۰۴ و ۷۰۵؛ ابن عربی، ۱۴۲۲: ج ۲، ۲۱۳؛ مزالی، ۲۰۰۴: ۱۹۷ و ۱۹۸)؛ همچنین روایت شده است که پیغمبر چوپان گوسفندان بوده و از آنان نگهداری کرده است (بخاری، ۱۴۰۷: ج ۲، ۶۹؛ ابن حنبل، بی تا: ج ۶، ۴۱؛ نسایی، ۱۴۰۶: ج ۵، ۱۷۳؛ ابن ماجه، بی تا: ج ۲، ۱۰۳۴)، و گفته شده که پیشه چوپانی سنت همه پیغمبران بوده است (بخاری، ۱۴۰۷: ج ۲، ۷۸۹؛ ابن ماجه، بی تا: ج ۲، ۷۲۷).

بدیهی است استفاده و الگوگیری از رویکرد، رفتار و منش عارفان و صوفیان که میراث کهن و پر بار دینی و فرهنگی مسلمانان محسوب می شود، در تعامل با جانوران، می تواند در ارتقا و ترویج فرهنگ احترام به حیوانات و حفاظت از حقوق آنان، مفید و کارگشا باشد. این پژوهش به دنبال درک چگونگی رویکرد صوفیان مسلمان به ارزش نهادن و علاقه به حیوانات، از ابعاد تکریم و رعایت حقوق آنان، اثرات معنوی رفتار با حیوانات در زندگی و سلوک آنان، رفاقت، الفت و همنشینی با حیوانات اهلی و وحشی، خدمت رسانی دوسویه آنان به همدیگر، پندآموزی معنوی و اخلاقی از حیوانات است. در این تحقیق، کتاب های ادبیات عرفانی و متون مربوط به عرفان عملی و نظری، طبقات و شرح احوال و اشعار بررسی و مطالب مربوط، جمع آوری و سپس دسته بندی و مورد تحلیل قرار گرفته اند. در ارتباط با تحقیقات انجام شده در این موضوع، می توان به مقالات «عرفان اسلامی و شأن اخلاقی حیوانات» (شعبانی و زروانی، ۱۳۹۱) و مقاله «پژوهشی درباره روابط با حیوانات در عرفان عملی عارفان» (پناهی، ۱۳۸۳)، همچنین بخشی از مقاله «طبقه بندی موضوعی حکایات کرامات در نثر عرفانی» (انصاری، ۱۳۹۱) اشاره کرد.

۲. همنشینی با جانوران اهلی و وحشی

صوفیان در محیط زندگی خود و سالکان در سفرهای خود به صحراها، کوه ها، جنگل ها و دشت ها همواره با حیوانات اهلی و وحشی مواجهه و با آنان همنشینی داشته اند و در این اوقات درک و معرفت آنان نسبت به جانوران کامل تر شده است. موارد بسیاری از این دست در منابع عرفانی ذکر شده است. ابراهیم خواص (قشیری،

۱۳۷۴: ۶۶۹)، ابوالعباس احمد بن یحیی شیرازی (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۴۸)، سهل تستری (عطار، ۱۹۰۵: ج ۱، ۲۶۷)، ابراهیم ادهم (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۶۸) و ابوالحسین نوری با شیران همنشین بوده‌اند (دیلمی، ۱۳۶۳: ۵۹). نقل است که ماری در راه میهنه بیامد و در دست و پای اسب شیخ ابوسعید می‌گشت. شیخ از اسب فرود آمد و آن اژدها در پیش شیخ در خاک مراغه می‌کرد. شیخ یک ساعت توقف کرد، پس گفت: «رنجت رسید، بازگرد!» آن اژدها بازگشت و برفت و روی به کوه نهاد و جمع پیش شیخ آمدند و گفتند: «ای شیخ! این چه بود؟» شیخ گفت: «چند سال ما را با وی صحبت بوده است درین کوه و گشایش‌ها دیده‌ایم از یکدیگر. اکنون خبر یافت که ما گذر می‌کنیم آمده بود تا عهد تازه کند، و *إنَّ حسن العهد من الایمان*» (محمد بن منور، ۱۸۹۹: ۲۳۹). گرد منصور حلاج عقربی دیدند که می‌گردید. قصد کشتن کردند، گفت: «دست از وی بدارید که دوازده سال است که ندیم ماست و گرد ما می‌گردد» (عطار، ۱۹۰۵: ج ۲، ۱۳۸) و گویند که کژدم در ازار او آشیان کرده بود (عطار، ۱۹۰۵: ج ۲، ۱۳۹). از ابراهیم خواص نیز روایت کرده‌اند که کژدمی بر شانه یا دامن او می‌خزید، همسفرش قصد کشتن آن کرد. او نگذاشت و گفت: «دست از او بدار، همه نیازمند مایند و ما به چیزی نیاز نداریم» (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۲۲۷؛ عطار، ۱۹۰۵: ج ۲، ۱۵۰). شیخ ابوالخیر اقطع سباع و هوام با وی انس گرفته بودند و با شیر و اژدها هم‌قرین بود و حیوانات پیش او بسی آمدند (عطار، ۱۹۰۵: ج ۲، ۱۱۳). سالکان زمان بسیاری را در دل طبیعت سپری می‌کردند، به قدری که گاهی در بیابان‌ها، صحراها و کوه‌ها وفات می‌یافته‌اند، مانند ابوتراب نخشی که در بادیه درگذشت (قشیری، ۱۳۷۴: ۵۲۹). از عدی بن مسافر روایت شده است که در ابتدای سیروسلوکش، زمان‌هایی در غارها، کوه‌ها و صحاری عزلت‌نشین بود و به سیاحت و مجاهدت با نفسش پرداخت و مارها و حیوانات گزنده و درنده با او انس و الفت داشتند (شعرانی، ۱۴۲۶: ج ۱، ۲۴۵). نقل است که در گوشه‌ای از قصر سهل بن عبدالله جایی بود که آن را خانه درندگان می‌خواندند. درندگان پیش سهل می‌آمدند و او از آن‌ها پذیرایی می‌کرد (سراج طوسی، ۱۳۸۲:

۳۵۰). شیبان راعی را در سفر حج شیری که با او مأنوس بود تا مکه همراهی کرد (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۶۶). شیخ ابوالحسن مغربی شاذلی گفته است: «در سیاحت بودم. شبی در پشته‌ای خفتم و سبّاع گرد من می‌گردیدند تا صبح، و هرگز انسی همچون انس آن شب نیافتم. چون بامداد شد، در خاطر من گذشت که مرا از مقام آنس با خدای تعالی چیزی حاصل شد. به رودخانه‌ای فرود آمدم، کبک بسیار دیدم که مثل آن ندیده بودم. چون آواز پای من شنیدند، همه به یک بار بر میدند، چنان‌که از ترس مرا خفقان پیدا شد. شنیدم که مرا می‌گویند: ای آن‌که دوش با سبّاع انس گرفته بودی! تو را چیست که از پریدن این کبکان ترسانی» (جامی، ۱۳۷۳: ۵۶۵). «ابوحلیم حیب بن سلیم راعی اندر میان مشایخ منزلتی بزرگ داشت صاحب سلمان فارسی، گوسفندانی داشت بر کرانه فرات نشستی و طریقه عزلت بود یکی از مشایخ روایت کند که من بدو بر گذشتم. وی را یافتم اندر نماز و گرگی گوسفندان وی نگاه می‌داشت. گفتم این پیر را زیارتی کنم کی علامتی بزرگ می‌بینم. بر وی زمانی بودم تا از نماز فارغ شد. از او پرسیدم: ایها الشیخ، گرگ با میش موافق می‌بینم. گفت از آنک راعی میش با حق موافق است» (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۱۰). امام یافعی نقل کرده است: «در نواحی مصر، زنی دیدم واله و حیران، سی سال بر دو پای ایستاده بود در زمستان و تابستان. نه شب نشست و نه روز، و از آفتاب و باران وی را پناهی نبود، و مارها و ثعبان‌ها گرد وی در می‌آمدند» (جامی، ۱۳۷۳: ۶۳۱). شیخ عقیل منبجی هنگامی که جانوران صحراها را فرامی‌خواند، برای اجابت دعوت او به‌صورت تسلیم‌وار می‌آمدند تا جایی که افق پر می‌گشت (شعرانی، ۱۴۲۶: ج ۱، ۲۴۳). عبدالرحیم اصطخری سگان و کبوتران داشت و شیخ کبیر درباره آن‌ها از او سؤال کرد. وی جواب داد که با کبوتران است تا از آن بار وجود که بر اوست سبک‌تر گردد و تسلی یابد (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۴۸؛ جامی، ۱۳۷۳: ۷۹، ۲۶۳ و ۲۶۸؛ نیز انصاری، بی‌تا، ۳۲؛ میدی، ۱۳۷۱: ج ۱، ۶۱۵). شیخ احمد رفاعی به توجه و مراقبت از جانوران مقید بود. هرگاه پشه‌ای بر وی می‌نشست، نه خود آن را پس می‌زد و نه اجازه می‌داد کس دیگری آن را پس زند؛ و می‌گفت: «بگذارید از این

خونی که خداوند نصیب او ساخته بنوشد.» وی حتی درویشان را از کشتن کنه و کک و شپش برحذر می‌داشت، می‌گفت: «نکنید خداوند شما را فرومی‌گیرد» (شعرانی، ۱۴۲۶: ج ۱، ۲۵۴). همنشینی و زندگی در کنار حیوانات سبب ایجاد انس و شفقت بیشتر به آنان شده است.

۳. پندگیری از جانوران

عارفان و صوفیان همواره سعی کرده‌اند که از امور و حوادث پیرامون خود، برای کسب معرفت بیشتر پند بگیرند؛ یکی از این موارد، پندآموزی از ارتباط با جانوران است. حسن بصری وقتی سگی را دید گفت: «الهی مرا بدین سگ بگیر.» یکی از وی سؤال کرد که «تو بهتری یا سگ؟» گفت: «اگر از عذاب خدای بجهم، از او بهتر باشم. و اگر نه، به عزت خدای که او از صد چون من به» (عطار، ۱۹۰۵: ج ۱، ۳۵).

از سری سقطی روایت کرده‌اند: «در شگفتم از گنجشکی که می‌آید و بر بام خانه می‌نشیند و او را می‌گیرم و در دستانم برایش لقمه می‌سازم. او بر دستم می‌نشیند و از آن‌ها می‌خورد. روزی بر بام آمد و نان برایش ریز کردم و در کفم گذاشتم اما برخلاف سابق روی دستم نشست. به فکر فرورفتم که چرا نیامد و نخورد و از من ترسید؟ یکباره یادم آمد که من امروز نمک را با وسیله‌ای خوردم نه با دستم. با خود گفتم: دیگر توبه کردم از نمک با وسیله خوردن! تا توبه کردم گنجشک بر دستم نشست و خورد و رفت» (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۳۵۸؛ قشیری، ۱۳۷۴: ۶۵۱).

درباره ابراهیم ادهم روایت است که هنگام شکار آهویی، توسط آهو متنبه شد و به سلوک روی آورد (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۲۸؛ عطار، ۱۹۰۵: ج ۱، ۸۷). گفته‌اند که شبی جنید با مریدی در راهی می‌رفت. سگی بانگ کرد. جنید گفت: «لیک! لیک!». مرید گفت: «این چه حال است؟» گفت: «قوه و دمدمه سگ از قهر حق تعالی دیدم و آواز او از قدرت حق تعالی شنیدم و سگ را در میانه ندیدم. لاجرم لیک جواب دادم» (عطار، ۱۹۰۵: ج ۲، ۱۵).

ابوعبدالله خفیف گوید «در بغداد شدم، به حج خواستم شد، تکبری صوفی‌ای اندر

سر من بود. چهل روز بود تا نان نخورده بودم، در نزدیک جنید نشدم، از بغداد برفتم تا به زباله آب نخوردم، بر یک طهارت بودم. آهوئی دیدم بر سر چاهی، آب بر سر آمده بود آهو آب می خورد، من تشنه بودم چون نزدیک چاه رسیدم، آهو بشد و آب باز بن چاه شد من برفتم و گفتم یا رب مرا محل از آن آهو کمتر است. از پس پشت شنیدم که تو را بیازمودیم، صابر نیافتیم، بازگرد و آب بردار، باز گشتم، چاه پر آب بود، رکوه برکشیدم و از آن می خوردم و طهارت می کردم تا به مدینه شدم بنرسید، چون آب برکشیدم. هاتفی آواز داد آهو بی رکوه و بی رسن آمد تو با رکوه آمدی. چون از حج بازآمدم در نزدیک جنید شدم، چون چشم او بر من افتاد گفت: اگر صبر کردی یک ساعت آب از زیر پای تو برآمدی» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۸۹؛ دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۲۷؛ عطار، ۱۹۰۵، ج ۲، ۱۲۶).

ذوالنون مصری گفت: «بر شط نیل عقبی دیدم عظیم که می آید فاستعذت بالله من شرها فکفانی الله شرها، گفت از پی وی می رفتم تا به کناره آب رسید، ضفدعی از آب برآمد و پشت خویش فراداشت تا آن عقرب بر پشت وی نشست از نیل بگذشت. ازاری بر میان بست و به آن جانب عبره کرد. ضفدع را دید که عقرب بنهاد و به موضع خویش بازگشت. عقرب می رفت تا رسید به درختی عظیم. ذوالنون گفت نگاه کردم غلامی را دیدم تازه جوانی، مست و خراب افتاده و خوابش برده گفتم انا لله، همین ساعت آن جوان را هلاک کند، درین اندیشه بودم که ماری عظیم از آن گوشه برآمد به قصد آن غلام تا او را هلاک کند. آن عقرب را دیدم که بر پشت آن مار جست و دماغ او بزد و او را بکشت و از آنجا با کنار آب آمد تا ضفدع بازآمد و بر پشت وی عبره کرد. گفت من از آنجا بازگشتم و آن جوان هنوز در خواب غفلت بود. وقتی جوان بیدار شد آنکه قصه با وی بگفت. جوان چون آن سخن بشنید، از درون دل وی دردی و اندوهی سر برزد و خوش بنالید. روی سوی آسمان کرد و در الله تعالی زارید» (میبدی، ۱۳۷۱: ج ۶، ۴۱۱ و ۴۱۲).

گفته اند که شبلی چند شبانه روز زیر درختی رقص می کرد و می گفت: «هو! هو!».

پرسیدند: «این چه حالت است؟» گفت: «این فاخته بر این درخت می‌گوید: کوکو! من نیز موافقت او را می‌گویم: هوهو» و چنین گویند: تا شبلی خاموش نشد، فاخته خاموش نشد (عطار، ۱۹۰۵: ج ۲، ۱۶۳).

بایزید بسطامی روزی با اصحاب خود می‌رفت، سگی در تنگنایی آمد. بایزید بازگشت و راه به سگ ایثار کرد. در خاطر مریدی به طریق انکار بگذشت که «حق تعالی آدمی را مکرم گردانیده است و شیخ سلطان العارفين است با این همه پایگاه و جمعی مریدان صادق، سگی را بر ایشان ایثار کند. این چگونه باشد؟ شیخ گفت: ای عزیزان، سگ به زبان حال با بایزید گفت که در سبق السبق از من چه تقصیر و از تو چه توفیر آمد که پوستین سگی در من پوشانیدند و خلعت سلطان العارفين در بر تو افکندند؟ این اندیشه به سر ما درآمد، راه بر وی ایثار کردیم» (همان: ج ۱، ۱۴۵).

امام ابواسحاق شیرازی روزی در مسیری می‌رفت. سگی پیش آمد، شاگردی که در خدمت بود بانگ بر سگ زد تا راه آن بزرگ خالی شود. خواجه امام گفت: «لَا تَطْرُدُوهُ اعْمَلْتَ إِنْ الطَّرِيقَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ مَشْتَرِكٌ» (نیشابوری، ۱۳۴۱: ۱۱۱).

روزی مولانا و شهاب‌الدین که بر بهیمه سوار شده بود، می‌رفتند. از ناگاه خر او بانکی برکشید. از روی خشم چند بار بر سر خر زد. مولانا گفت «که حیوان بیچاره را چراش می‌زنی؟ برای آنکه بارت می‌کشد؟ شکر نمی‌کنی که تو راکبی و او مرکوب تست و نعوذ بالله اگر برعکس بودی چه خواستی کردن» (افلاکی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۱۶). روزی مولانا در جایی ایستاده بود معانی و معارف می‌فرمود. سگان بازار گرد او حلقه کرده بودند و بدیشان نظر مبارک تیز کرده معانی می‌فرمود و ایشان سر و دم می‌جنبانیدند و آهسته‌آهسته زوزو می‌کردند. فرمود که «بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْقَوِيِّ الْقَاهِرِ الَّذِي لَا قَادِرَ وَلَا قَاهِرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا هُوَ» که این سگان فهم معرفت ما می‌کنند» (همان: ج ۱، ۱۶۰).

شیخ ابوالربیع گفته است: «در بعض سیاحات تنها می‌رفتم. چون شب می‌رسید، مرغی می‌آمد و نزدیک من شب می‌گذرانید و با من حکایت می‌کرد. شبی شنیدم که

همه شب می‌گفت: یا قدوس! یا قدوس! چون بامداد شد، پرها برهم زد و گفت: سبحان الرزاق، و پرواز کرد» (جامی، ۱۳۷۳: ۵۳۳).

احمد حمّادی سرخسی گوید ابتدای توبه وی چنین بود: «وقتی من از سرخس برافتم و به بیابان فروشدم بر سر اشتران خود و آنجا مدتی بی‌بوم و پیوسته من دوست داشتمی که گرسنه بودمی و نصیب خود به دیگری دادمی و قول خدای عزوجل که گفت ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ﴾ در پیش خاطر من تازه بودی و بدین طایفه اعتقادی داشتم. روزی شیری گرسنه از بیابان برآمد و اشتری از آن من بشکست و بر سر بالای شد و بانگی بکرد تا هرچه اندر آن نزدیکی سباعی بود، بانگ وی بشنیدند، بر وی جمع شدند. وی بیامد و اشتر را بر هم درید و هیچ نخورد و باز بر سر بالا شد. آن سباع از گرگ و شکال و روباه و مثلهم، همه از آن خوردن گرفتند و وی می‌بود تا همه بازگشتند. آنگاه قصد کرد تا لختی بخورد. روپاهی لنگ از دور پدیدار شد. شیر بازگشت تا آن روباه لنگ چندانک بخورد و بازگشت. آنگاه شیر بازآمد و لختی از آن بخورد و من از دور نظاره می‌کردم. چون بازگشت، به زبانی فصیح مرا گفت یا احمد ایثار بر لقمه کار سگان است، مردان جان و زندگانی ایثار کنند؛ چون این برهان بدیدم دست از کل اشغال برداشتم» (هجویری، ۱۳۷۵: ۲۴۲-۲۴۳؛ جامی، ۱۳۷۳: ۳۲۲).

شیخ ابوالفرج زنجانی یک بار چوبی محکم بر درازگوشی زد و درازگوش با وی در سخن آمد و گفت: چنان بزن که باز توانی خورد. او را حالی بدین سخن دست داد و ترک چهارپایان بداد و همه عمر را در راه حق صرف کرد و مستجاب الدعوة بود (جعفر بن محمد، ۱۳۳۷: ۱۱۴).

ابوعثمان مغربی گفته است: «ابتدای در آمدن من در این کار آن بود که من اسبی و سگی داشتم، و در یکی از جزایر پیوسته شکار می‌کردم، و کاسه‌ای داشتم چوبین که در آن شیر می‌کردم. روزی خواستم که از آن کاسه شیر خورم، آن سگ بانگ بسیار کرد و بر من حمله آورد، چنان‌که مرا از شیر خوردن بازداشت. چون بار دوم قصد کردم که شیر بخورم، باز بر من حمله کرد. چون بار سیم خواستم که بخورم، سر در آن کاسه

کرد و شیر را خوردن گرفت. در ساعت آماس کرد و بمرد. همانا که وی دیده بود که ماری سر در آن شیر کرده بود، خود را فدای من کرد. چون آن را دیدم، توبه کردم و در این کار درآمدم» (جامی، ۱۳۷۳: ۸۷).

گویند که امیر حسینی روزی به شکار بیرون رفته بود، آهوئی پیش رسید. خواست تا تیری بر وی افکند، آهو به وی نگریست و گفت: حسینی! تیر بر ما می‌زنی؟ خدای تعالی تو را از برای معرفت و بندگی آفریده است، نه از برای این و غایب شد. آتش طلب از نهاد وی شعله برآورد. از هرچه داشت بیرون آمد و با جماعتی جوالقیان همراه به مولتان رفت (همان: ۶۰۳).

روزی تحقیق و تقریر اصحاب کهف می‌رفت. شیخ سعدالدین حموی را به خاطر گذشت که آیا در این امت کسی باشد که صحبت وی در سگ اثر بکند؟ شیخ به نور فراست بدانست. برخاست و به در خانقاه رفت و بایستاد. ناگاه سگی آنجا رسید و بایستاد و دنبال جنبانید. شیخ را نظر بر وی افتاد، در حال بخشش یافت و متحیر و بیخود شد و روی از شهر بگردانید، و به گورستان رفت و سر بر زمین می‌مالید تا آورده‌اند که هر جا که می‌آمد و می‌رفت قریب به پنجاه و شصت سگ گرداگرد او حلقه کردند، و دست پیش دست نهادندی و آواز نکردندی و هیچ نخوردندی و به حرمت باستاندندی. عاقبت بدان نزدیکی بمرد. شیخ فرمود تا وی را دفن کردند و بر سر قبر وی عمارت ساختند (همان: ۴۲۳).

جانوران به دلیل اینکه نزد صوفیان اهمیت و ارزش داشتند، درس آموزی از رفتارها و حوادث پیرامون آنان برای صوفیه ملاک معرفت بوده است.

۴. اجتناب از آزار جانوران و ترک گوشت‌خواری

گاهی تکریم و شفقت به حیوانات به ترک گوشت‌خواری منجر می‌شده است. روایت است که رابعه روزی به کوهی رفته بود. نخجیران و آهوان گردش آمدند و در او نظاره می‌کردند. ناگاه حسن بصری آمد، همه رمیدند. حسن چون آن دید، متغیر شد و گفت: «ای رابعه، چرا از من رمیدند و با تو انس گرفتند؟» رابعه گفت: «تو امروز چه

خوردی؟» گفت: «پیه‌آبه.» گفت: «تو پیه ایشان خورده‌ای. چگونه از تو نرمند» (عطارد، ۱۹۰۵: ج ۱، ۶۴). مالک دینار گفت: «ندانم چه معنی است این سخن [را] که هر که چهل روز گوشت نخورد، عقل او نقصان گیرد! و من بیست سال است تا گوشت نخورده‌ام و هر روز عقلم در زیادت است» (همان: ج ۱، ۴۴).

ابوطالب مکی که ترک حیوانی کرده بود، از افراط در گیاه‌خوارگی رنگ پوستش سبز می‌نمود (ابن خلکان، ۱۴۲۰: ج ۴، ۳۰۳). ابراهیم شیبانی گفت: «شصت سال بود تا نفسم لقمه‌ای گوشت بریان آرزو می‌کرد و نمی‌دادمش» (عطارد، ۱۹۰۵: ج ۲، ۲۵۶). شاید به همین دلیل جانوران در برابر اهل معرفت احساس امنیت و انس می‌کردند و به آنان نزدیک می‌شدند.

روزی مرغی بیامد و بر دست شیخ ابواسحاق شهریار کازرونی نشست. وی فرمود که «این مرغ چون از من ایمن است، بر دست من نشست». همچنین روزی آهویی بیامد و از میان مردم بگذشت تا به خدمت شیخ رسید. وی دست مبارک بر سر آهوی بمالید و گفت: «قصدم ما کرده است. پس خادم را فرمود تا آهو را به صحرا برد و رها کرد» (همان: ج ۲، ۲۹۶). صوفیان به دلیل ارزش معنوی جانوران از ایجاد هر نوع آزاری و اذیتی در حق آنان خودداری می‌کرده‌اند.

از بایزید بسطامی روایت است که چون از مکه بازگشت، به همدان رسید. تخم معصفر خریده بود. در خرقه بست و به بسطام آورد. چون بازگشاد، موری چند در آن میان دید. گفت: «ایشان را از جای خویش آواره کردم.» برخاست و ایشان را باز همدان برد و آنجا که خانه ایشان بود، بنهاد. تا کسی در مقام التعظیم لامر الله در غایت نبود، در عالم الشفقة علی خلق الله بدین درجه نباشد (همان: ج ۱، ۱۳۸ و ۱۳۹).

خال معروف روزی وی را دید نشسته و نان می‌خورد و سگی با وی هم‌کاسه، لقمه‌ای در دهان خود می‌نهاد و یکی در دهان سگ. خال گفت: «شرم نداری که با سگ نان می‌خوری؟» گفت: «از شرم نان بدو می‌دهم.» پس سر بر آورد و مرغی را از هوا بنخواند. مرغ فرود آمد و بر دست وی نشست و به پر خود چشم و روی خود را

می پوشید. معروف گفت: «هر که از خدای عزوجل شرم دارد، همه چیز از او شرم دارند.» خال خجل شد (همان: ج ۱، ۲۷۱).

از ابوحفص روایت شده که با یارانش نشسته بود و ناگاه آهویی از کوهی پیش آن‌ها آمد و نشست. ابوحفص گریست و آهو را رماند (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۳۵۷).
 شیخ احمد رفاعی هرگاه در حال حرکت در آفتاب ملخی برای استفاده از سایه او بر لباسش می نشست، آنقدر می ایستاد تا برود و می گفت ما سایه بان او شدیم (شعرانی، ۱۴۲۶: ج ۱، ۲۵۴).

از شیخ ابوعبدالله بن خفیف شیرازی نقل است که همراه تعدادی از یاران خود به قصد کوه سرندیب در جزیره سیلان هند عزیمت کردند و در راه دچار گرسنگی شدید شدند و از شیخ اذن و جواز خوردن بچه فیلی کردند؛ اما او رضایت نداد، ولی آن‌ها سرپیچی کردند و بچه فیل را کشتند، ولی شیخ از گوشت آن نخورد. شب هنگام که آن‌ها در خواب بودند فیل‌ها جمع شدند و مردانی را که بوی فیل می دادند همه را کشتند، مگر شیخ که بوی فیل نمی داد و فیلی او را برگرفت به پشت و تا عمارت شاه برد و آنجا بر زمین گذاشت و مردم آن ناحیه که نامسلمان بودند، تعجب کردند و به استقبالش آمدند (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۳۰ و ۲۳۱؛ ابن بطوطه، ۱۴۰۷: ۲۲۳، ۲۲۴ و ۶۰۷).
 شبیه این داستان در *نفحات الانس* جامی به ابوعبدالله فلانسی نسبت داده شده است که بیان می کند: «در بعضی سیاحت خود در کشتی نشسته بودم. بادی برخاست و طوفانی عظیم شد. اهل کشتی به دعا و تضرع درآمدند و نذرها کردند. مرا گفتند: تو نیز نذری بکن. گفتم: من از دنیا مجردم، چه نذر کنم؟ الحاح بسیار کردند، گفتم: با خدای تعالی نذر کردم که اگر از آنچه در آنم خلاص یابم، هرگز گوشت فیل نخورم. گفتند: این چه نذر است که می کنی؟ هرگز کسی گوشت فیل خورده است؟ گفتم: همچنین در خاطر من افتاد و خدای تعالی بر زبان من گذرانید. ناگاه کشتی بشکست و من با جماعتی با کنار افتادم و چند روز گذشت که هیچ نخوردیم...» (جامی، ۱۳۷۳: ۱۱۱). مولوی در دفتر سوم *مثنوی معنوی* (۱۳۷۳: ۳۰۹) در این باره چنین سروده است:

با گیاه و برگ‌ها قانع شوید در شکار پیل بچگان کم روید
پرهیز از آزار دادن و ناراحت کردن جانوران همانند پرهیز از آزار انسان‌ها برای
صوفیان اهمیت داشته است.

۵. الفت و شفقت با جانوران

صوفیه و عارفان به دلیل جذبۀ فراوان به سوی خداوند، در حق مخلوقات او نیز الفت،
شفقت و احسان داشته‌اند. احسان، آن نیکویی کردن با هر چیزی است تا غایتی که باید
کار نیکویی به جای آری و او را در آن فعل معذور داری و نظر رحمت و شفقت بر
همۀ موجودات بگماری (خوارزمی، ۱۳۷۹: ۹۴۶). نقل است که مولانا صبحی در باغی
بر هر درختی که می‌رسید، سلام می‌کرد (افلاکی، ۱۹۵۹: ج ۱، ۳۲۱). شیخ احمد رفاعی
حتی با دیدن حیوانات و سگ‌ها به آن‌ها سلام می‌کرد. روزی به خوکی گفت: «صبح
خوبی داشته باشی» (شعرانی، ۱۴۲۶: ج ۱، ۲۵۵). روزی سفیان ثوری نان می‌خورد،
سگی آنجا بود و به او هم نان می‌داد. گفتند: «چرا با زن و فرزند نخوری؟» گفت: «اگر
نان به سگ دهم، تا روز پاس من دارد تا من نماز کنم» (عطار، ۱۹۰۵: ج ۱، ۱۹۱).

ابراهیم خواص نقل کرده است: «در بادیه یک روز به درختی رسیدم که آنجا آب
بودی، شیری دیدم عظیم، روی به من نهاد. حکم حق را گردن نهادم. چون نزدیک من
رسید، می‌لنگید. بیامد و در پیش من بخت و می‌نالید. بنگریستم، دست او آماس گرفته
بود و خوره کرده. چوبی برگرفتم و دست او بشکافتم تا تهی شد از آنچه گرد آمده بود
و خره‌ای بر وی بستم؛ برخاست و برفت و ساعتی بود، می‌آمد و بیچۀ خود را همی
آورد و ایشان در گرد من همی‌گشتند و دنبال می‌جنبانند و گرده‌ای آوردند و در پیش
من نهادند» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۸۴؛ عطار، ۱۹۰۵: ج ۲، ۱۴۹ و ۱۵۰). روایت شده است
که حسین بن منصور از کشمیر می‌آمد و دو سگ سیاه همراه داشت (عطار، ۱۹۰۵:
ج ۲، ۱۱۶).

از جمله اخلاق صوفیان ایثار و یاریگری است، و ایثار از فرط شفقت و رحمت
تولد کند (سهروردی، ۱۴۲۷: ۲۶۹). شیخ ابوالقاسم نصرآبادی چهل بار حج به جا

آورده بود بر توکل، مگر روزی در مکه سگی دید گرسنه و تشنه و ضعیف گشته، و شیخ چیزی نداشت که به وی دهد. گفت: «که می‌خرد چهل حج به یک تا نان؟». یکی بیامد و آن چهل حج را بخرید و به یک تا نان و گواه برگرفت، و شیخ آن نان به سگ داد (عطار، ۱۹۰۵: ج ۲، ۳۱۳).

خواجه علی سیرگانی که بر سر تربت شاه نان می‌داد، یک روز طعام در پیش نهاد و گفت: «خداوندا! مهمان فرست.» ناگاه سگی درآمد. خواجه علی بانگی بر وی زد تا برفت. هاتفی آواز داد از سر تربت شاه که «مهمان خواهی، چون بفرستم بازگردانی؟» در حال برخاست و بیرون دوید و گرد محلت‌ها می‌گشت. سگ را ندید. به صحرا رفت. او را دید در گوشه‌ای خفته. ماحضری که داشت در پیش او نهاد. التفات نکرد. خواجه علی خجل شد. در مقام استغفار بایستاد و دستار برگرفت و گفت: «توبه کردم» (عطار، ۱۹۰۵: ج ۱، ۳۱۵).

عبدالعزیز بحرانی بخشی از غذای خود و ابوالخیر مالکی را برای سگان در بیابان باقی گذاشت (دیلمی، ۱۳۶۳: ۱۷۱). گاهی احسان به جانوران به صورت نگهداری و پرستاری از آنان نمایان شده است. درباره شیبان راعی از قدمای زهاد است، که امام شافعی در کودکی او آخر عمر وی را دریافت و بعدها در حق او غالباً تکریم بسیار نشان می‌داد (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۱۳۶). گویند که وقتی به نماز جمعه می‌رفت، خطی به دور گله گوسفندانش می‌کشید تا در امان باشند و پراکنده نشوند (اصفهانی، ۱۴۰۷: ج ۸، ۳۱۷). ابن عربی وی، فضیل عیاض و ذوالنون مصری را دارای حال نبوی و علم لدنی دانسته است (ابن عربی، ۱۳۹۲: ج ۲، ۳۶۱).

همچنین درباره ابوسعید ابوالخیر نوشته‌اند: گربه‌ای بودی که پیوسته گرد شیخ برمی‌آمدی و پیوسته در پیش شیخ بودی (محمد بن منور، ۱۸۹۹: ۲۷۵). شیخ احمد رفاعی، اگر بر آستینش گربه‌ای می‌خفت و وقت نماز می‌شد، آستین خودش را از قسمتی که گربه روی آن بود می‌برید و گربه را بیدار نمی‌کرد، و چون از نماز باز می‌گشت آستین را برمی‌گرفت و دوباره به پیراهنش می‌دوخت. همچنین برای سگی

گر (جرب) در بیابان سایه‌بانی ساخت و او را با روغن چرب کرد و شست‌وشو داد، و آب و خوراک به او داد و با پارچه‌ای، گری از تنش می‌زدود، تا آنکه خوب شد سپس آن را با آب گرمی شست‌وشو داد (شعرانی، ۱۴۲۶: ج ۱، ۲۵۴).

از حسین بن جبرئیل مرندی حکایت شده است که گفت: «نامه‌ای از مکه به من رسید. برای گروهی از دوستانم خواندم. نامه را یکی از شاگردانم نوشته بود و در آن آورده بود: پیر من، یارانت هریک با دیگری همدل‌اند و من بی‌رفیق مانده‌ام. روزی در طواف، آهویی را دیدم که او هم گرد خانه می‌چرخید، به شگفت آمدم و دنبالش کردم. خوردنی در هر شب، دو گرده نان جو داشتم، یکی بدو می‌دادم و یکی خود می‌خوردم، ماه‌ها همراه ماند شب و روز؛ سپس از شیخ می‌خواهد که برای یافتن آهو او را یاری کند (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۲۷۵).

از شیخ ابوالعباس القصاب الآملی نقل است که روزی کودکی زمام اشتری با بار گران گرفته بود و در بازار آمل می‌کشید. پای اشتر در گل از جای بشد و بیفتاد و خرد بشکست. مردمان قصد آن کردند که آن بار از وی فروگیرند، شیخ از آنجا گذشت گفت: «اینجا چه بوده است؟ حال را باز گفتند. زمام شتر را بگرفت و روی سوی آسمان کرد و گفت: این اشتر را درست کن! و اگر درست نخواهی کرد، چرا دل قصابی به گریستن این کودک بسوختی؟ در حال اشتر برخاست و در رفتن آمد» (جامی، ۱۳۷۳: ۲۹۴).

شیخ ابو عبدالله بن خفیف شیرازی هرگز چنین خشمگین نشد در عمر خود وقتی که پادشاه دستور داده بود سگان شهر جمله کشته شوند. پس خلق به دنبال سگان رفتند و جمله می‌کشتند. سگی بدوید و در مسجد شیخ پناه گرفت. شخصی دنبالش آمد تا او را بکشد. شیخ خشمگین شد و به او گفت اگر دست از این کار نکشید، یک سجده به اخلاص بکنم تا یکی از شما زنده نماند. آن مرد سپاهی خوفناک شد و به پای شیخ افتاد و توبه کرد و صوفی شد و جامه مرقع پوشید و به مکه رفت و کس ندانست که حال وی چه شد (دیلمی، ۱۳۶۳: ۳۰).

در رفتار و اخلاق صوفیان همواره الفت و شفقت در حق جانوران بسیار نمایان بوده است.

۶. مؤانست و خدمت جانوران به صوفیان

حیوانات در زمان ارتباط پیدا کردن با عارفان و سالکان، به صفای باطن آنان آگاه می‌شدند و با آن‌ها انس می‌گرفتند و حتی مسخر قدرت معنوی آن‌ها می‌شدند. گاهی در شرح حال عرفا مشاهده می‌شود که جانوران به خدمت آن‌ها در آمده‌اند. از عتبه الغلام نقل شده روزی آواز دادی ای کبوتر اگر [چنان است که] خدای را مطیع‌تری از من، بیا و بر دست من نشین. کبوتر بیامدی و بر دست وی نشست.

حکایت کنند از ابوعلی رازی [که او] گفت روزی بر فرات [می‌گذشتم] مرا آرزوی ماهی خاست ماهی‌ای خویشان را از آب به در انداخت در پیش من (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۶۸). حکایت آورده‌اند که چون جنازه ذوالنون برداشتند آفتاب بود و گرم بود. مرغان بیامدند و زیر جنازه او پر در پر زدند و او را سایه کردند تا به سر گور (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۴، ۱۷۹۶).

آورده‌اند که وقتی در میهنه جماعت صوفیان را چند روز بود که گوشت نبود. روزی شیخ برخاست و جمع در خدمت او برفتند تا از دروازه راه مرو بیرون شد و بر بالای ز عقل شد، که بر سر بیابان مرو است و به هروقت که شیخ را قبضی بودی آنجا رفتی. چون شیخ بر آن بالا شد و بایستاد و ساعتی توقف کرد، آهوی از صحرا پدید آمد و روی سوی شیخ و جمع نهاد و می‌آمد تا پیش شیخ. و در زمین افتاد و برمی‌گشت. و شیخ را آب از چشم می‌دوید و می‌گفت: «نباید، نباید!» و آن آهوک، همچنان در پیش شیخ، در خاک می‌گشت. پس شیخ روی به جمع کرد. گفت: «دانید که این آهو چه می‌گوید؟ می‌گوید آمده‌ام تا خود را فدای اصحابنا کنم تا فراغت دل شما حاصل شود. و ما می‌گوییم: نباید، که فرزندان داری. او الحاح می‌کند.» شیخ بسیار بگریست و اصحابنا بسیار بگریستند و نعره‌ها زدند و حالت‌ها رفت (محمد بن منور، ۱۸۹۹: ۲۳۸).

گویند جوانی اهل نیشابور از کاروان سوی بخارا جا ماند. بعد از گذشت دو روز

مردی را در بیابان می‌بیند که «وی دست من بگرفت، شیری دیدم که از بیابان برآمد و پیش او آمد و خدمت کرد و بایستاد. او دهن بر گوش آن شیر نهاد و چیزی به گوش او فروگفت، پس مرا بر آن شیر نشانند و موی گردن او به دست من داد و مرا گفت: هر دو پای در زیر شکم او محکم دار و چشم فراز کن و هیچ باز مکن و دست محکم دار و هرکجا که او بایستد، تو از وی فرود آی و از آن سو که روی او از آن سوی بود برو. و من چشم باز نکردم. شیر برفت. یک ساعت بود، شیر بایستاد. من از وی فرود آمدم و چشم باز کردم. شیر برفت، من راهی دیدم. بر آن راه، گامی چند برفتم. کاروان را دیدم آنجا فرود آمده، چند سال بگذشت. یک روز بر در خانقاه انبوهی دیدم، پرسیدم که اینجا چه بوده است؟ گفتند کسی آمده است از میهنه شیخ بوسعید بلخیرش گویند که پیرو مقتدای صوفیان است و او را کرامات ظاهر، چون در خانقاه شدم آن مرد را دیدم که در بیابان مرا بر شیر نهاده بود» (محمد بن منور، ۱۸۹۹: ۷۷-۸۴).

ابوالحسین دراج یک روز با گروهی از مشایخ برای تفریح به باغی رفتند. ابوالحسین طباخی کرد و سر دیگ باز بود و جماعت روزه بودند. وقت شام خواست غذا برکشد. مرغ زغنی خواست خود را در دیگ اندازد. هر کار کردند نتوانستند او را دفع کنند. عاقبت موفق شد و خود را در دیگ انداخت و بمرد و پس دیگ را ریختند و دیدند ماری افعی در دیگ پخته شده بود. مشایخ همه متحیر شدند و دچار حالت رقت شدند. پس مرغ مسکین را کفن کردند و نماز برش خواندند و دفن کردند (دیلمی، ۱۳۶۳: ۷۱).

ابوسعید خراز گفته است: «روزی در صحرا می‌رفتم، نزدیک به ده سگ از سگان شبانان بر من حمله آوردند. چون نزدیکم رسیدند، به مراقبه مشغول شدم، ناگاه سگی سفید از میان ایشان بیرون آمد و بر ایشان حمله کرد و ایشان را از من دور گردانید و از من جدا نشد تا آن سگان دور نرفتند» (جامی، ۱۳۷۳: ۱۸۳؛ عطار، ۱۹۰۵: ۴۶۰).

ابوالحسن مزین نقل کند که در بیابان تبوک به سر چاهی رفتم تا آب برکشم پیام لغزید و در چاه افتادم و در چاه سوراخی دیدم که ناگاه مار عظیمی از آن خارج شد و

آن مار مرا برگفت و به سر چاه انداخت و گزندی به من نرساند و از من جدا شد. هرآن آدمی منقاد حق تعالی شود، جمله حیوانات منقاد او شوند و هر که فرمان حق تعالی به جای آورد، جمله وحوش و سباع فرمان او برند (دیلمی، ۱۳۶۳: ۵۴).

از ابوحمزه خراسانی نقل است که در بادیه توکل داد و برفت و ناگاه در چاهی افتاد، روی به قبله توکل آورد و سر فروبرد، کس سر چاه آمد، ناگاه شیری بیامد و سر چاه باز کرد و دست در لب چاه زد و هر دو پای فرو گذاشت. ابوحمزه گفت: «من همراهی گزند نکنم.» الهامش دادند که «خلاف عادت است. دست در این زن.» دست در پای او زد و برآمد. شیری دید که هرگز صعب‌تر از آن ندیده بود. آوازی شنید که: چون توکل بر ما کردی، ما تو را به دست کسی که هلاکت جان بدو بود نجات دادیم؛ پس شیر روی در زمین مالید و برفت (عطّار، ۱۹۰۵: ۵۵۱ و ۵۵۲).

احی فرج زنجانی مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی را گربه‌ای بود که هرگاه جمعی مهمانان به خانقاه شیخ توجه کردند، آن گربه به عدد هریک از ایشان بانگی زد. گویند که روزی خادم مطبخ قدری شیر در دیگ کرده بود که برای اصحاب شیربرنج پزد، ماری سیاه از [دود گذر] در دیگ افتاد. آن گربه آن را دید. گرد دیگ می‌گشت و بانگ می‌کرد و اضطراب می‌نمود، و خادم چون از آن معنی غافل بود، وی را زجر می‌کرد و دور می‌انداخت. چون خادم به هیچ نوع متنبه نشد، گربه خود را در دیگ انداخت و بمرد. چون شیربرنج را بریختند، ماری سیاه از آنجا ظاهر شد، شیخ فرمود که آن گربه خود را فدای درویشان کرد (جامی، ۱۳۷۳: ۱۵۱).

مؤانست و خدمت جانوران به صوفیان حکایت از توان درک امور معنوی توسط حیوانات است؛ زیرا آنان به مقام معنوی عرفا آگاهی می‌یافتند.

۷. گفتار و نصایح صوفیان در تکریم جانوران

بخشی از ارزش‌گذاری، شفقت و تکریم حیوانات در اقوال و نصایح عرفا نمایان است. شفقت قولی شامل گفته‌ها و نصایح آن‌ها به اطرافیان و مریدان خود برای حفظ حقوق، عطوفت و احترام به حیوانات است. مولانا زدن چهار پا را نکوهش کرده است: روزی

حضرت مولانا با جمع یاران به سوی باغ چلبی حسام‌الدین می‌رفتند و آن روز خداوندگار بر خری سوار شده بود، فرمود که «مرکب الصالحین» است و چندین پیغامبران خرسواری کرده‌اند. چنان‌که شیث و غزیر و مسیح و حضرت رسول ما علیهم‌السلام (افلاکی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۱۵-۱۱۶). همچنین او داستانی تمثیلی از پیامبر (ص) نقل می‌کند که ماری از دست خارپشتی به دامن پیامبر پناه برد، خارپشت از پیامبر طلب غذای فرزندان خود را کرد. پیامبر فرمود تا خارپشت را جگربندی به وی دادند و او را خشنود روانه کردند. پیامبر به مار گفت که برون رو ولی مار قصد زخم زدن بر وی داشت که گربه سیاه ابوهریرة برجست و آن مار را پاره‌پاره کرده سوی رسول خرامید؛ همان لحظه فرمود: *حبُّ الِهَرَّةِ مِنَ الْاِيْمَانِ تُعَشِّقُوا وَ لَوْ بِالِهَرَّةِ* و دست مبارک بر پشت او براند؛ تا از برکت مالش آن دست چندان که او را از بام‌های بلند فرود اندازند؛ البته باید که بر سر پا ایستد و پشت او بر زمین نرسد؛ و هرکه را گربه بودی، شکرانه گربه دادی (همان: ج ۱، ۴۷۸).

شیخ احمد رفاعی می‌گفت: «صفای باطن برای انسان به دست نمی‌آید تا اینکه کمترین کدورت نسبت به هر مخلوق خدای عزوجل باقی نماند، و در این وقت وحوش با وجود درنده‌خویی خود با او انس می‌گیرند؛ و همچنین پرندگان در لانه‌هایشان با او مأنوس می‌شوند و از او فرار نمی‌کنند، و در اینجا راز حاء و میم آشکار می‌شود» (شعرانی، ۱۴۲۶: ج ۱، ۲۵۶ و ۲۵۷).

فضیل عیاض گفته است: «هرکه بر ستوری لعنت کند [ستور] گوید: آمین، از من و تو هرکه در خدای عزوجل، عاصی‌تر، لعنت بر او باد» (عطار، ۱۹۰۵: ج ۱، ۸۳). میبیدی در این باره گوید: خداوند در رستاخیز به بنده خود فرماید که من با تو این‌همه نیکویی‌ها کردم، تو برای ما چه کردی؟ هرگز سگی تشنه را از بهر ما آب دادی؟ هرگز مورچه را به نعت رحمت از راه برگرفتی (میبیدی، ۱۳۷۱: ج ۱، ۶۴۰)؟

۸. گفتار صوفیان در باب رعایت حقوق جانوران

بخشی از علاقه و توجه به جانوران در رعایت حقوق آن‌ها تبلور می‌یابد. عرفا و

صوفیه در این باره دستورات و سفارشات را به مریدان و علاقه‌مندان خود متذکر شده‌اند. فضیل [عیاض] گوید اگر بنده همه نیکویی‌ها بکند و مرغی خانگی دارد و با وی نیکویی نکند، او از جمله محسنان نباشد (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۹۱). در همین راستا امام محمد غزالی در شرح آداب سفر خواص گفته است: «آن‌که ستور را سبک بار کند و بر پشت ستور نایستد و در خواب نشود و چوب بر روی ستور نزند و بامداد و شبانگاه یک ساعت پیاده رود تا پای سبک کند و ستور سبک‌بار شود و دل مکاری شاد کند و بعضی از سلف کرا گرفتندی به شرط آنکه فرود نیاید هیچ‌گاه. گاه فرود آمدندی تا آن صدقه باشد بر ستور و هرکه ستور را بزند بی سببی یا بار گران برنهد، روز قیامت خصمی کند. ابوالدردا شتری به مزد می‌گرفت و می‌گفت: ای شتر زینهار! از من به خدای تعالی گله مکن که دانی بار بر طاقت تو نهادم و باید که هرچه بر ستور خواهد نهاد، فرامکاری نماید و شرط بکند تا رضای وی حاصل آید و بر آن زیادت نکند که نشاید.»

ابن المبارک بر ستور نشسته بود، کسی نامه‌ای به وی داد که «این برسان.» فرانسند و گفت که «این با مکاری شرط نکرده‌ام.» و در سخن فقها نیاویخت که «این مقدار را وزنی نباشد، و در حد مسامحت بود.» بلکه این درستی از کمال ورع است (غزالی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۴۶۵). وی در *احیاء علوم‌الدین* هم بیان کرده است: «اهل ورع بر ستور نخفتندی مگر به خواب سبک، و پیغامبر گفت: لاتتخذوا ظهور دوابکم کراسی؛ ای، پشت ستوران خود را کراسی مسازید، و مستحب است که بامداد و شبانگاه فرود آید، و ستور را بدان آسایش دهد، و آن سنت است؛ و از سلف در آن اثرها آمده است» (غزالی، بی تا: ج ۳، ۴۸۱ و ۴۸۲).

شیخ عزالدین عبدالسلام فقیه، قاضی بزرگ و صاحب‌نام شافعی‌مذهب ملقب به سلطان‌العلماء که گفته شده است خرقه تصوف را از شیخ شهاب‌الدین سهروردی گرفت و به تن کرد (سبکی، ۱۹۶۴: ج ۸، ۲۱۴؛ سیوطی، ۱۹۶۷: ج ۱، ۳۱۵) و به شیخ ابوالحسن شاذلی ارادت داشت و با وی همنشینی داشت (شعرانی، ۱۴۲۶: ج ۱، ۲۹)

۳۳۰؛ سیوطی، ۱۹۶۷: ج ۱، ۳۱۵). وی به عنوان یک فقیه و قاضی بزرگ از حقوق بهایم و حیوان بر انسان سخن گفته و بیان کرده است که حقوق چهارپایان و حیوان بر انسان این است که انفاق شود بر آن خرجی مثل آن، اگر پیر شد یا مریض شد. بنابراین نمی توان از او بهره برد، پس کار خارج از طاقت از او کشیده نشود، و آن را در کنار چیزی همجنس یا غیر همجنس خود که به وسیله شاخ زدن یا ضربه زدن اذیت یا مجروحش می کند، قرار ندهد، و هنگام ذبح به صورت نیکو ذبح شود، و پوستش را به تدریج پاره نکند و استخوانش را نشکند تا سرد شود و جانش تباه شود، و بچه هایش را در مقابل چشمش ذبح نکنند، و مذکر و مؤنث را در زمان آمیزش کنار هم قرار دهد، و خوابگاه و محل استراحت آنان نیکو گردد (عبدالسلام، بی تا: ۲۳۸). شیخ نجم الدین رازی در کتاب *مرصاد العباد* نوشته: «... بر چهارپایان ظلم نکنند و بار گران نهند، و کار بسیار نفرمایند و بسیار نزنند و نرنجانند. که از هرچه برایشان رود که زیادت از وسع ایشان باشد، حق تعالی فردا بازخواست کند و انصاف بستاند و انتقام بکشد» (رازی، ۱۳۷۶: ۲۶۴).

۹. اثر ایجابی نیکی یا ستم به جانوران

صوفیان و عرفا معتقد بودند که ناراحتی و شکایت حیوانات از انسان نزد خداوند موجب گرفتاری، و سُکر و سپاس حیوانات از انسان موجب گشایش امور دینی و دنیوی آنها می شود. از سفیان ثوری نقل است که از شدت شفقتی که بر خلق خدای داشت، مرغکی در قفس دید که فریاد می کند. آن را خرید و آزاد کرد. مرغک هر شب به خانه سفیان آمدی و سفیان همه شب نماز کردی و آن مرغک نظاره می کرد، گاهی بر وی می نشست. چون سفیان را به خاک بردند، آن مرغک خود را بر جنازه او می زد و فریاد می کرد و خلق به های های می گریستند. چون شیخ را دفن کردند، مرغک خود را بدان خاک می زد، تا از گور آواز آمد که حق تعالی سفیان را بیامرزد سبب شفقتی که بر خلق داشت. مرغک نیز بمرد (عطارد، ۱۹۰۵: ج ۱، ۱۹۵ و ۱۹۶). گویند روزی ابوعثمان حیری به دبیرستان می رفت با چهار غلام: یکی حبشی و یکی رومی و یکی

کشمیری و یکی ترک و دواتی زرین در دست داشت و دستاری قصب بر سر و خزی پوشیده. به کاروان‌سرای کهنه رسید، خری زخمی دید. کلاغ او را مجروح می‌کند و او را توان آن نیست که آن را از خود براند. رحم آمدش، غلامی را گفت: «تو چرا با منی؟ گفت تا هر اندیشه که در خاطر تو گذرد، ما در آن یار تو باشیم. در حال، جبۀ خز بیرون کرد و بر درازگوش پوشید و دستار قصب بر وی فرو بست. در حال خر به زبان حال در حضرت مناجاتی کرد، بوعثمان هنوز به خانه نیامده بود که واقعهٔ مردان بدو فرود آمد» (همان: ج ۲، ۵۶).

در عهد محمد بن علی ترمذی، زاهدی بزرگ بود و پیوسته بر حکیم اعتراض کردی و حکیم کلبه‌ای داشت در همهٔ دنیا. چون از سفر حجاز بازگشت، سگی در آن کلبه بچه نهاده بود؛ زیرا آن خانه را در نبود. شیخ نخواست که او را بیرون کند. هشتاد بار رفت و آمد تا باشد که به اختیار خود بچگان را بیرون برد. پس همان شب آن زاهد، پیامبر(ص) را به خواب دید که فرمود: «ای فلان، با کسی برابری می‌کنی که از برای سگی هشتاد بار مساعدت کرد با او؟ اگر سعادت ابدی می‌خواهی کمر خدمت در او بند و آن زاهد ننگ داشتی از جواب سلام حکیم. بعد از آن، عمر باقی در خدمت شیخ به سر برد» (همان: ج ۲، ۹۳ و ۹۴).

۱۰. اثر سلبی نیکی یا ستم به جانوران

از دیدگاه صوفیه، اذیت و آزار جانوران به احوال معنوی اهل سلوک آسیب می‌رساند. جامی در *نفحات الانس* گوید: شیخ الاسلام گفت که پدر من گفت: «امیرچۀ سفال فروش کزدم از دکان برداشتی و باره بردی و آنجا بگذاشتی. شیخ الاسلام گفت که: پدر من همچنین هیچ جانور نکشتی. این مذهب ابدال است، و ایشان از ابدال بودند و اهل کرامات. مردی را وقت خوش گشت فرشتهٔ خود را دید، وی را گفت: چه باید کرد تا مرد شما را ببند؟ گفت: هیچ جانور نباید آزرده! آن مرد هیچ جانور نمی‌آزرده، فرشته می‌دید. روزی مورچه‌ای وی را بگزید چیزی بر وی زد، مورچه بیفتاد. پس از آن هرگز فرشته ندید (جامی، ۱۳۷۳: ۲۸۳).

از قول ابوبکر واسطی حکایت کرده‌اند: «در باغی حاضر آمدیم به مهمی دینی، مرغکی بر سر من همی پرید، بر طریق غفلت از راه عبث او را بگرفتم و در دست می‌داشتم. مرغکی دیگر بیامد و بالای سر من بانگ می‌کرد. صورت بستم که مادرش است یا جفت. پشیمان شدم و او را از دست خود رها کردم. اتفاق را او خود مرده بود. به‌غایت دل‌تنگ گشتم و بیماری آغاز کرد. مدت یک سال در آن بیماری بماندم. یک شب مصطفی را به خواب دیدم، گفتم یا رسول‌الله، یک سال است تا نماز از قیام به قعود آورده‌ام و ضعیف گشته و بیماری اثری عظیم کرده است. گفت: سبب آن است که شکت عصفور منک فی الحضرة؛ گنجشکی از تو شکایت کرد عذر خواستن فایده نمی‌دارد. بعد از آن گربه‌ای در خانه ما بچه آورده بود و من در آن میان بیماری، تکیه زده بودم و تفکر می‌کردم. ماری دیدم و بچه این گربه در دهان گرفت. من عصای خود بر سر مار انداختم، بچه‌گربه را از دهان خود بینداخت تا مادرش بیامد و بچه خویش بر گرفت. من در آن ساعت بهتر شدم و روی به صحت نهادم و نماز به قیام بازبردم. آن شب مصطفی را در خواب دیدم. گفتم یا رسول‌الله، امروز تمام به حال صحت بازآمدم. گفت: سبب آن بود که شکر منک هرة فی الحضرة؛ گربه‌ای در حضرت از تو شکر گفت» (عطار، ۱۹۰۵: ج ۲، ۲۶۶).

۱۱. نتیجه‌گیری

نگاه و درک لطیف و ظریف عرفانی و معنوی باعث توجه خاص و دقیق عارفان و صوفیان به جایگاه و ارزش موجودات زنده در جهان می‌شود. در میان عرفای مسلمان به تأسی و الگوگیری از قرآن و سیره و سنت نبوی، سفارش‌ها، آموزه‌ها و رفتارهای عملی در توجه و تکریم حیوانات را می‌توان ملاحظه کرد. کتاب‌ها و متون عرفان اسلامی دربرگیرنده حوادث و داستان‌هایی است که مربوط به حیوانات است. رابطه عارفان و سالکان با حیوانات و جانوران رابطه‌ای دوسویه است. بخشی از آن مربوط به شفقت عملی عرفا به حیوانات است، بخشی نیز مربوط به شفقت قولی و کلامی است. در برخی از آثار عرفانی و شرح حال عرفا به تأثیر کمک یا آزار رساندن به جانوران در

زندگی معنوی آنان نیز اشاره شده است؛ و یا این آثار شامل آموختن پند و اندرزهایی از حیوانات است. همچنین متون عرفانی شامل مطالبی در باب حقوق جانوران است. مجموعه این مطالب از ارزش جانوران و توجه و شفقت نسبت به آنان در عرفان اسلامی حکایت می‌کند که الگوی اخلاقی و رفتاری کاملی برای حمایت از حیوانات است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بطوطه، محمد (۱۴۰۷)، *رحله*، تحقیق محمد عبدالمنعم العریان و مصطفی القصاص، بیروت: دار احیاء العلوم.
۳. ابن حبان تمیمی، محمد (۱۴۱۴)، *صحیح*، تحقیق شعب ارنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۴. ابن حنبل، احمد (بی تا)، *مسند*، مصر: مؤسسة قرطبة.
۵. ابن خلکان، احمد (۱۴۲۰)، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دار الفکر.
۶. ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۹۲)، *فتوحات مکیه*، تحقیق عثمان یحیی و ابراهیم مدکور، مصر: وزارة الثقافة و الاعلام جمهورية مصر العربية.
۷. ابن عربی، محیی‌الدین (۱۴۲۲)، *محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۸. ابن ماجه، محمد، سنن، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت: دار الفکر.
۹. اصفهانی، ابونعیم (۱۴۰۷)، *حلیة الاولیا و طبقات الاصفیا*، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۰. افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲)، *مناقب العارفین*، به کوشش تحسین یازیجی، تهران: دنیای کتاب.
۱۱. انصاری، خواجه عبدالله (بی تا)، *طبقات الصوفیة*، ج ۱، بی جا: بی نا.
۱۲. انصاری، زهرا (۱۳۹۱)، «*طبقه‌بندی موضوعی حکایات کرامات در نثر عرفانی*»، *مطالعات عرفانی*، شماره ۱۶، ۷۸-۵۳.
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۷)، *صحیح*، تحقیق مصطفی دیب البغاء، بیروت: دار ابن کثیر.
۱۴. بیهقی، ابوبکر (۱۴۰۸)، *دلائل النبوة*، تحقیق عبدالمعطی قلجی، دارالکتب العلمیه و دارالریان للتراث.
۱۵. پناهی، مهین (۱۳۸۳)، «*پژوهشی درباره روابط با حیوانات در عرفان عملی عارفان*»، *دانشکده*

- ادبیات و علوم انسانی (باهر کرمان)، دوره جدید، شماره ۱۶، ۶۶-۴۱.
۱۶. جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۷. جعفر بن محمد (۱۳۳۷)، *ذکر تاریخ اولیا، فرهنگ ایران زمین*، چند فصل از تاریخ کبیر (جعفری)، زیر نظر ایرج افشار، شماره ۶، انتشارات سخن، ص ۱۵۸-۹۵.
۱۸. خوارزمی، تاج‌الدین حسین (۱۳۷۹)، *شرح فصوص الحکم (خوارزمی/آملی)*، تحقیق علامه حسن‌زاده آملی، قم: بوستان کتاب.
۱۹. دیلمی، ابوالحسن (۱۳۶۳)، *سیرت شیخ کبیر ابی عبدالله خفیف*، ترجمه رکن‌الدین یحیی بن جنید شیرازی، تصحیح شیمیل و طاری، به کوشش توفیق سبحانی، بی‌جا: انتشارات بابک.
۲۰. رازی، نجم‌الدین (۱۳۷۶)، *گزیده مرصاد العباد*، به انتخاب و با مقدمه محمدامین ریاحی، تهران: انتشارات علمی.
۲۱. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)، *بحر در کوزه*، تهران: انتشارات علمی.
۲۲. سبکی، تاج‌الدین (۱۹۶۴)، *طبقات الشافعیة الكبرى*، تحقیق عبدالفتاح الحلو، محمود محمد الطناحی، بی‌جا: دار احیاء الکتب العربیة.
۲۳. سراج طوسی، ابونصر (۱۳۸۲)، *اللمع فی التصوف*، تصحیح و تحشیه رینولد نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، تهران: اساطیر.
۲۴. سمعانی، احمد (۱۳۸۴)، *روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح*، تحقیق نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۵. سهروردی، شهاب‌الدین ابوحفص (۱۴۲۷)، *عوارف المعارف*، تحقیق احمد عبدالرحیم السایح و توفیق علی وهبة، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة.
۲۶. سیوطی، جلال‌الدین (۱۹۶۷)، *حسن المحاضرة فی التاریخ مصر و القاهرة*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.
۲۷. شعبانی، محسن و زروانی، مجتبی (۱۳۹۱)، «عرفان اسلامی و شأن اخلاقی حیوانات»، پژوهشنامه عرفان، شماره ۴، ۴۲-۲۶.
۲۸. شعرانی، عبدالوهاب (۱۴۲۶)، *الطبقات الكبرى المسمى لواقح الانوار القدسیة فی مناقب العلماء و الصوفیة*، تحقیق توفیق وهبة و احمد سایح، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة.
۲۹. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان (۱۴۱۵)، *معجم الاوسط*، تحقیق ابراهیم حسینی، عوض‌الله بن احمد، قاهره: دار الحرمین.
۳۰. عبدالسلام، عز‌الدین، *القواعد الكبرى، الموسوم بقواعد الاحکام فی اصلاح الأنام*، تحقیق کمال

حماد، عثمان جمعه، دمشق: دار القلم.

۳۱. عطار، فریدالدین (۱۹۰۵)، *تذکرة الاولیا*، مطبعه لیدن.
۳۲. غزالی، ابوحامد (۱۳۸۳)، *کیمیای سعادت*، تحقیق حسین خدیو جم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۳. — (بی تا)، *احیاء علوم‌الدین*، تحقیق عبدالرحیم بن حسین حافظ عراقی، بیروت: دار الکتب العربی.
۳۴. — (۱۳۷۳)، *احیاء علوم‌الدین*، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۵. قشیری، عبدالکریم (۱۳۷۴)، *رساله قشیریہ* (ترجمه)، تحقیق بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۶. قالنسی نسفی، عبدالله (۱۳۸۵)، *ارشاد در معرفت و وعظ و اخلاق*، تحقیق عارف نوشاهی، تهران: میراث مکتوب.
۳۷. مالک بن انس، موطأ، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، مصر: دار احیاء التراث العربی.
۳۸. محمد بن منور (۱۸۹۹)، *اسرار التوحید فی مقامات اُبی سعید*، تحقیق الیاس میرزا بوراغانسکی، بطرزبورخ (سن پترزبورگ)، م.
۳۹. مزالی، ابو عبدالله (۲۰۰۴)، *مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الانام علیه الصلاة والسلام فی الیقظة و المنام*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۴۰. مستملی بخاری، اسماعیل (۱۳۶۳)، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، تهران: انتشارات اساطیر.
۴۱. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۷۳)، *مثنوی معنوی*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۴۲. میددی، رشیدالدین (۱۳۷۱)، *کشف الاسرار و علة الابرار*، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴۳. نسایی، احمد بن شعیب (۱۴۰۶)، *المجتبی من السنن*، تحقیق عبدالفتاح أبوغدة، حلب: مکتب المطبوعات الاسلامیه.
۴۴. نیشابوری، رضی‌الدین (۱۳۴۱)، *مکارم الاخلاق*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
۴۵. واقدی، محمد بن عمر (۱۴۰۱)، *المغازی*، تحقیق مارسون جونس، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴۶. هجویری، ابوالحسن (۱۳۷۵)، *کشف المحجوب*، تحقیق ژوکوفسکی و یریح، تهران: طهوری.

۴۷. هیثمی، ابوبکر (۱۴۰۷)، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، قاهره و بیروت: دار الریان و دار الکتب العربی.

